

چرا وضعیت «نه جنگ و نه صلح» گزینه راهبردی رژیم ایران است؟
اقتصاد سیاسی تعلیق منازعه و منطق بقای ساختار قدرت
احمد علوی

وضعیت «نه جنگ و نه صلح» را می‌توان یکی از وضعیت‌های مهم در تحلیل رفتار راهبردی رژیم حاکم بر ایران دانست. در این وضعیت، نه جنگ تمام‌عیار اتفاق می‌افتد و نه توافقی پایدار شکل می‌گیرد که به منازعه خارجی پایان دهد و زمینه عادی‌سازی روابط اقتصادی و سیاسی را فراهم کند. در نتیجه، کشور در شرایطی از نااطمینانی مستمر، تهدید نظامی، تحریم، محدودیت‌های اقتصادی و تنش دیپلماتیک باقی می‌ماند. این وضعیت را نباید صرفاً یک مرحله موقت میان جنگ و صلح تلقی کرد. در برخی ساختارهای اقتدارگرا، تعلیق منازعه می‌تواند به الگویی نسبتاً پایدار برای مدیریت بحران و حفظ ائتلاف قدرت تبدیل شود. منطق این وضعیت آن است که جنگ تمام‌عیار ممکن است بقای فیزیکی و نهادی ساختار حاکم را تهدید کند، درحالی‌که صلح واقعی و پایدار نیز می‌تواند برخی از سازوکارهای سیاسی، امنیتی و اقتصادی بازتولیدکننده قدرت را تحت فشار قرار دهد. بنابراین، مسئله اصلی صرفاً انتخاب میان جنگ و صلح نیست، بلکه مدیریت فاصله میان این دو وضعیت است؛ فاصله‌ای که در آن رژیم می‌تواند ضمن اجتناب از هزینه‌های یک جنگ گسترده، بخشی از مزایای سیاسی و امنیتی استمرار منازعه را حفظ کند. البته این وضعیت لزوماً به معنای وجود یک راهبرد کاملاً هماهنگ و از پیش طراحی‌شده نیست، بلکه می‌تواند از همپوشانی منافع و محاسبات متفاوت مراکز قدرت نیز ناشی شود.

۱. چرا جنگ تمام‌عیار برای ساختار قدرت پرهزینه است؟

جنگ مستقیم و گسترده با قدرت‌های نظامی برتر، به‌ویژه آمریکا و اسرائیل، می‌تواند هزینه‌هایی ایجاد کند که از ظرفیت تحمل اقتصادی، نظامی و سیاسی رژیم فراتر برود. برخلاف درگیری‌های محدود، جنگ فراگیر ممکن است زیرساخت‌های نظامی، تأسیسات هسته‌ای، سامانه‌های موشکی، مراکز فرماندهی و شبکه‌های ارتباطی را هدف قرار دهد و همزمان ظرفیت کنترل داخلی را نیز مختل کند. نخستین پیامد چنین جنگی، کاهش توان بازدارندگی و اختلال در زنجیره فرماندهی است. آسیب‌دیدن مراکز نظامی و امنیتی، حذف فرماندهان و اختلال در ارتباطات عملیاتی می‌تواند هماهنگی میان نهادهای مختلف قدرت را دشوار کند. در ساختاری که بخش مهمی از انسجام آن به نهادهای نظامی و امنیتی وابسته است، چنین اختلالی صرفاً یک خسارت نظامی نیست، بلکه می‌تواند به بحران سیاسی و نهادی تبدیل شود. دومین پیامد، تشدید بحران اقتصادی است. تخریب زیرساخت‌های انرژی، حمل‌ونقل، ارتباطات و تجارت خارجی، همراه با کاهش درآمدهای ارزی و افزایش هزینه‌های نظامی، می‌تواند ظرفیت تأمین مالی دولت و حفظ شبکه‌های توزیع رانت را محدود کند. در اقتصادی که با تورم مزمن، تحریم، کاهش سرمایه‌گذاری و ناکارآمدی ساختاری مواجه است، جنگ گسترده می‌تواند فشار بر معیشت خانوارها و نارضایتی اجتماعی را به سرعت افزایش دهد. سومین مسئله، احتمال تبدیل آسیب‌پذیری نظامی به بحران سیاسی داخلی است. هنگامی که ظرفیت سرکوب و کنترل امنیتی کاهش یابد و همزمان نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی افزایش پیدا کند، امکان بروز اعتراضات گسترده‌تر یا تشدید منازعات درونی افزایش می‌یابد. البته این پیامدها قطعی نیستند و به میزان تخریب، انسجام نیروهای امنیتی، رفتار جامعه و تحولات منطقه‌ای بستگی دارند. بنابراین، از منظر بقای ساختار قدرت، هدف لزوماً پیروزی نظامی در یک جنگ فراگیر نیست؛ بلکه جلوگیری از شکست راهبردی و حفظ ظرفیت بازسازی و تداوم حاکمیت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در چنین شرایطی، راهبرد فرسایشی، بازدارندگی نامتقارن، تمحیل هزینه به طرف مقابل و استفاده از ظرفیت‌های جغرافیایی و منطقه‌ای می‌تواند جایگزین تلاش برای پیروزی مستقیم شود.

۲. چرا صلح پایدار نیز می‌تواند برای ساختار قدرت مسئله‌ساز باشد؟

در سوی دیگر، صلح پایدار و توافقی که به کاهش واقعی تهدید خارجی، رفع بخش مهمی از تحریم‌ها و عادی‌سازی روابط اقتصادی منجر شود، الزاماً به معنای کاهش همه مخاطرات برای ساختار قدرت نیست. چنین وضعیتی می‌تواند برخی از سازوکارهایی را که طی دهه‌ها در شرایط منازعه شکل گرفته‌اند، با چالش مواجه کند. نخستین مسئله، ضرورت بازنگری در سیاست‌های منطقه‌ای و امنیتی است. دستیابی به توافقی پایدار ممکن است مستلزم محدودیت‌هایی در برنامه هسته‌ای، سیاست موشکی، فعالیت شبکه‌های مسلح همپیمان و الگوی مداخله منطقه‌ای باشد. این مسائل صرفاً موضوعاتی در سیاست خارجی نیستند؛ بلکه با ساختار بازدارندگی، جایگاه نهادهای نظامی و امنیتی و بخشی از هویت ایدئولوژیک رژیم ارتباط دارند. دومین مسئله، تغییر دستور کار سیاست داخلی است. در شرایط منازعه خارجی، مقامات حکومتی می‌توانند بخشی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی را در چارچوب تهدیدهای خارجی، تحریم‌ها و ضرورت دفاع ملی توضیح دهند. اما با کاهش تهدید خارجی، توجه جامعه به مسائلی مانند تورم، بیکاری، فساد، ناکارآمدی مدیریتی، نابرابری، بحران خدمات عمومی و محدودیت‌های سیاسی بیشتر معطوف می‌شود. به بیان دیگر، کاهش تهدید خارجی می‌تواند وزن مطالبات داخلی را در معادلات سیاسی افزایش دهد. در چنین شرایطی، جامعه ممکن است به‌جای پذیرش ضرورت‌های امنیتی، خواستار پاسخ‌گویی درباره عملکرد اقتصادی و سیاسی ساختار قدرت شود. سومین مسئله به منافع سازمانی نهادهای امنیتی و

نظامی مربوط است. نهادهایی مانند سپاه پاسداران صرفاً سازمان‌هایی برای دفاع از مرزهای کشور نیستند؛ بلکه در ساختار سیاسی، اقتصادی و امنیتی رژیم جایگاه گسترده‌ای دارند. استمرار منازعه خارجی و شرایط اضطراری می‌تواند ضرورت وجودی، منابع مالی، نفوذ سیاسی و نقش سازمانی این نهادها را تقویت کند. البته نمی‌توان فرض کرد که همه اجزای این نهادها الزاماً مخالف هرگونه توافق یا تنش‌زدایی هستند. مسئله اصلی این است که توافق پایدار، در صورت تغییر اولویت‌های سیاست خارجی و امنیتی، می‌تواند توزیع منابع و قدرت میان بخش‌های مختلف ائتلاف حاکم را دگرگون کند. بنابراین، صلح واقعی تنها یک توافق دیپلماتیک نیست؛ بلکه می‌تواند آغاز فرایندی برای بازتعریف مناسبات قدرت در داخل کشور باشد.

۳. مزایای سیاسی و امنیتی وضعیت «نه جنگ و نه صلح»

در فاصله میان جنگ و صلح، رژیم می‌تواند بخشی از مزایای هر دو وضعیت را حفظ کند، بدون آنکه تمام هزینه‌های یکی از آن‌ها را بپذیرد. این وضعیت را می‌توان نوعی مدیریت راهبردی تعلیق منازعه دانست. نخست، استمرار تهدید خارجی امکان حفظ فضای اضطراری را فراهم می‌کند. در چنین فضایی، مسائل امنیتی می‌تواند بر مطالبات اقتصادی و اجتماعی اولویت پیدا کنند و اعتراضات داخلی با ارجاع به شرایط جنگی، تهدید خارجی یا ضرورت حفظ امنیت ملی محدود شوند. به این ترتیب، منازعه خارجی به یکی از منابع توجیه سیاست‌های محدودکننده داخلی تبدیل می‌شود. دوم، وضعیت تعلیق منازعه امکان حفظ بازدارندگی بدون ورود به جنگ تمام‌عیار را فراهم می‌کند. استفاده از ظرفیت موشکی، ابزارهای نامتقارن، موقعیت ژئوپلیتیک ایران و اهرم‌هایی مانند تنگه هرمز می‌تواند هزینه‌های تقابل را برای طرف مقابل افزایش دهد. در عین حال، خودداری از ورود به یک جنگ گسترده، امکان حفظ بخشی از ظرفیت نظامی و اقتصادی را فراهم می‌کند. سوم، این وضعیت می‌تواند جایگاه نهادهای نظامی و امنیتی را در ساختار قدرت تقویت کند. در شرایطی که تهدید خارجی استمرار دارد، منابع بیشتری به اولویت‌های امنیتی اختصاص می‌یابد و نقش نهادهای نظامی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی برجسته‌تر می‌شود. استمرار بحران همچنین می‌تواند به حفظ انسجام نسبی ائتلاف حاکم کمک کند؛ هرچند اختلافات درونی بر سر نحوه مدیریت منازعه همچنان ممکن است ادامه داشته باشد. چهارم، تعلیق منازعه به رژیم امکان می‌دهد از امتیازدهی اساسی در مذاکرات اجتناب کند، بدون آنکه الزاماً هزینه‌های یک جنگ گسترده را بپردازد. مذاکره، تهدید، عقب‌نشینی محدود و بازگشت به مواضع قبلی می‌تواند به ابزارهایی برای خرید زمان و مدیریت فشارهای خارجی تبدیل شوند. در نهایت، استمرار وضعیت خاکستری به حفظ روایت سیاسی «مقاومت در برابر فشار خارجی» کمک می‌کند. این روایت، حتی در شرایط کاهش حمایت اجتماعی، می‌تواند برای بخشی از پایگاه سیاسی و سازمانی رژیم همچنان کارکرد هویتی و بسیج‌کننده داشته باشد.

۴. اقتصاد سیاسی تعلیق منازعه: چه کسانی از استمرار بحران منتفع می‌شوند؟

برای فهم عمیق‌تر این وضعیت، باید از سطح محاسبات نظامی و دیپلماتیک فراتر رفت و به اقتصاد سیاسی منازعه توجه کرد. در اقتصادهای رانتی، منابع قدرت تنها از طریق تولید و فعالیت اقتصادی به دست نمی‌آیند، بلکه دسترسی به درآمدهای نفتی، منابع ارزی، اعتبارات دولتی، قراردادهای عمومی، واردات، مجوزها و شبکه‌های توزیع منابع نیز اهمیت اساسی دارند. تحریم و نااطمینانی می‌تواند ساختار این دسترسی‌ها را تغییر دهند و برای برخی بازیگران فرصت‌های اقتصادی ایجاد کنند. در شرایط تحریم، محدودیت‌های تجاری، دشواری نقل و انتقال پول، تعدد نرخ‌های ارز، گسترش واسطه‌گری و افزایش هزینه مبادلات می‌تواند زمینه شکل‌گیری رانت‌های جدید را فراهم کند. شبکه‌هایی که به منابع مالی، مسیرهای غیررسمی تجارت، مجوزهای خاص و دسترسی‌های سیاسی دسترسی دارند، ممکن است در مقایسه با بخش خصوصی مستقل از موقعیت مساعدتری برخوردار شوند. بنابراین، استمرار نااطمینانی خارجی می‌تواند به بازتولید برخی مناسبات رانتی کمک کند. البته این به معنای آن نیست که همه فعالان اقتصادی یا همه نهادهای حکومتی از تحریم و بحران منتفع می‌شوند. تحریم هم‌زمان هزینه‌های سنگینی بر اقتصاد ملی، درآمدهای عمومی، تولید، سرمایه‌گذاری و زندگی خانوارها تحمیل می‌کند. مسئله، توزیع نامتقارن هزینه‌ها و منافع است. در چنین ساختاری، ممکن است بخش‌هایی از ائتلاف قدرت از استمرار وضعیت اضطراری منتفع شوند، درحالی‌که بخش‌های دیگر، از جمله دولت اجرایی، تولیدکنندگان، صادرکنندگان و خانوارها، خواهان کاهش تنش و عادی‌سازی روابط خارجی باشند. این تضاد منافع می‌تواند یکی از دلایل دشواری دستیابی به یک راهبرد منسجم و پایدار در سیاست خارجی باشد.

۵. تعلیق منازعه و مسئله انسجام در ساختار قدرت

یکی از نکات مهم در تحلیل رفتار رژیم ایران، وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری و قدرت است. سیاست خارجی و امنیتی کشور صرفاً محصول تصمیم یک نهاد یا یک مقام نیست. نهادهای نظامی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجرایی، هرکدام ممکن است ارزیابی متفاوتی از هزینه‌ها و منافع جنگ، مذاکره و توافق داشته باشند. در این ساختار، ممکن است یک

بخش از مقامات حکومتی کاهش تنش را برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی ضروری بدانند، درحالی‌که بخش دیگری، توافق را به دلیل پیامدهای امنیتی، ایدئولوژیک یا سازمانی آن پر هزینه تلقی کند. این وضعیت را می‌توان با نظریه بازیگران دارای حق وتو (Veto Players) تحلیل کرد. بر اساس این نظریه، هرچه تعداد بازیگرانی که رضایت آن‌ها برای تغییر سیاست ضروری است بیشتر باشد و فاصله ترجیحات آن‌ها افزایش یابد، دستیابی به تغییرات اساسی دشوارتر خواهد شد. بنابراین، استمرار وضعیت نه جنگ و نه صلح ممکن است نه صرفاً نتیجه یک انتخاب راهبردی واحد، بلکه محصول ناتوانی ساختار تصمیم‌گیری در ایجاد توافق داخلی بر سر یک راهبرد جایگزین باشد. به همین دلیل، باید میان دو وضعیت تمایز قائل شد: نخست، تعلیق منازعه به‌عنوان انتخابی آگاهانه برای حفظ قدرت؛ دوم، تعلیق منازعه به‌عنوان نتیجه اختلافات داخلی، محدودیت‌های تصمیم‌گیری و ناتوانی در دستیابی به توافق پایدار. در عمل، این دو وضعیت می‌توانند همزمان وجود داشته باشند و یکدیگر را تقویت کنند.

۶. محدودیت‌های راهبرد نه جنگ و نه صلح

با وجود مزایای احتمالی، وضعیت تعلیق منازعه راهبردی بدون هزینه و پایدار نیست. استمرار این وضعیت می‌تواند به فرسایش تدریجی ظرفیت‌های اقتصادی، اجتماعی و نهادی کشور منجر شود. نخست، نااطمینانی سیاسی و امنیتی، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی را محدود می‌کند. بنگاه‌ها در شرایطی که احتمال تشدید درگیری، تحریم‌های جدید یا اختلال در تجارت خارجی وجود دارد، برای سرمایه‌گذاری بلندمدت با احتیاط بیشتری عمل می‌کنند. دوم، استمرار تحریم‌ها و محدودیت‌های مالی، دسترسی به فناوری، سرمایه، بازارهای صادراتی و منابع ارزی را دشوار می‌کند. این وضعیت می‌تواند به کاهش بهره‌وری، فرسودگی زیرساخت‌ها و تشدید ناکارآمدی اقتصادی بینجامد. سوم، جامعه هزینه اصلی استمرار بحران را از طریق تورم، کاهش قدرت خرید، بیکاری، نااطمینانی شغلی، محدودیت فرصت‌های اقتصادی و کاهش افق برنامه‌ریزی زندگی تحمل می‌کند. به این ترتیب، میان منطق بقای سیاسی ساختار قدرت و منافع بلندمدت جامعه شکاف بیشتری شکل می‌گیرد. چهارم، تعلیق منازعه همواره قابل‌کنترل نیست. افزایش تنش، محاسبه نادرست طرفین، وقوع یک حادثه نظامی یا تغییر شرایط منطقه‌ای می‌تواند وضعیت خاکستری را به درگیری گسترده تبدیل کند. بنابراین، راهبردی که قرار است از جنگ تمام‌عیار جلوگیری کند، خود ممکن است در اثر انباشت تنش‌ها به عاملی برای افزایش احتمال جنگ تبدیل شود.

۷. جمع‌بندی: تعلیق منازعه به‌مثابه سازوکار بقای سیاسی

وضعیت «نه جنگ و نه صلح» را می‌توان در چارچوب اقتصاد سیاسی بقای رژیم تحلیل کرد. جنگ تمام‌عیار، به دلیل تهدید زیرساخت‌های نظامی، اقتصادی و امنیتی، می‌تواند بقای فیزیکی و نهادی ساختار قدرت را به مخاطره اندازد. در مقابل، صلح پایدار نیز ممکن است با کاهش کارکرد وضعیت اضطراری، افزایش مطالبات پاسخ‌گویی، ضرورت بازنگری در سیاست‌های منطقه‌ای و تغییر توازن قدرت میان نهادهای حکومتی همراه شود. در این میان، تعلیق منازعه می‌تواند امکان حفظ بخشی از مزایای سیاسی و امنیتی تقابل را فراهم کند، بدون آنکه الزاماً هزینه‌های کامل جنگ را به ساختار قدرت تحمیل کند. این وضعیت همچنین ممکن است به استمرار برخی مناسبات رانتی، تقویت جایگاه نهادهای امنیتی و به تعویق افتادن مطالبات اصلاحات ساختاری کمک کند. بااین‌حال، نباید استمرار این وضعیت را لزوماً نشانه موفقیت یا کنترل کامل رژیم بر تحولات دانست. آنچه در کوتاه‌مدت ممکن است به حفظ تعادل میان مراکز قدرت کمک کند، در بلندمدت می‌تواند به فرسایش اقتصاد، کاهش سرمایه اجتماعی، تشدید نارضایتی عمومی و افزایش آسیب‌پذیری کشور منجر شود. بنابراین، مسئله اصلی این نیست که رژیم ایران الزاماً جنگ یا صلح را به‌طور مطلق ترجیح می‌دهد؛ بلکه این است که در چه شرایطی می‌تواند از منازعه برای حفظ ساختار قدرت استفاده کند، بدون آنکه هزینه‌های آن از ظرفیت تحمل نظام سیاسی فراتر رود. در نهایت، وضعیت نه جنگ و نه صلح را باید نه صرفاً یک وضعیت دیپلماتیک، بلکه نوعی اقتصاد سیاسی تعلیق منازعه دانست؛ وضعیتی که در آن استمرار بحران خارجی می‌تواند به یکی از سازوکارهای مدیریت بحران داخلی و بازتولید مناسبات قدرت تبدیل شود. بااین‌حال، هزینه این تعلیق عمده‌تر بر دوش جامعه و اقتصاد ملی قرار می‌گیرد؛ جامعه‌ای که نه از مزایای صلح پایدار برخوردار است و نه از امنیت و ثبات لازم برای برنامه‌ریزی اقتصادی و زندگی روزمره.